



۲۰۱۹/۰۶/۰۲



ملک الشعراء محمد نسیم اسپیر

مجاهدین حقیقی!



نوشته سرایا سوز و گداز عزیزالقدرم، جناب «عارف عباسی»، انتشار یافته ۲۹ می را دو سه بار مطالعه و هر بار در اخیر نوشته همایش زانو زده و بر بیچارگی وطن و شهادی یک تعداد استفاده جو، به نام مجاهد و اشتراک در جلسه صلح «؟» مسکو صادقانه اشک ریختم.

فراموش نکنیم که این عمل خائنانه در آغاز سقوط خلق و پرچم و روی کار آمدن دولت تنظیمی شروع شد که جناب رئیس جمهور «؟» «ربانی» با زیر پا کردن خون های پاک یک و نیم میلیون شهید واقعی جهاد، در حالیکه هنوز گرد و خاک بمباردمان های رو سیه شوری بکلی فروکش نکرده بود، دست دوستی و مؤدت به طرف رو سیه دراز کرد و در رأس یک هیأت به فکر خود شان بلند رتبه دولتی «؟؟» به ماسکو سفر و با "ولادیمیر پوتین" ملاقات و خنده



کنان غرامات جنگی را هم (بدون آنکه صلاحیت آنرا داشته باشد) از کیسه قبله گاه خود به دولت متجاوز ویرانگر و تبه کار رو سیه بخشید، در آن فرصت یقین دارم عباسی عزیز مانند من اشک ریخته و به این شیوه وطن فروشی نفرین فرستاده است.

من ایمان دارم که مجاهدین حقیقی همه گمنام به مرتبه والای شهادت به بارگاه خداوندی بال گشوده اند و تنظیم ها هیچگاه ازین قشر پاک و ستوده شده نمایندگی کرده نتوانسته و نمی توانند. منظومه بی به نام

پاک مجاهد حقیقی سروده و چند بار به نشر سپرده ام که اینک یک بار دیگر به حیث تکرار حسن با پیشگفتار تقدیم دوستان می کنم:

در جمهوریت فدرالی آلمان، اخیراً دهمین سال فروپاشی دیوار برلین و اتحاد شرق و غرب آن کشور را جشن گرفتند و با رقص ها، پایکوبی ها، چراغان ساختن شهر و بازار و آتشبازی های پر مصرف و مجلل از آن استقبال و از عاملین اصلی این ودیعه، به زعم خود شان، «جارج بوش» رئیس جمهور امریکا، «میخائیل گورباچوف» رئیس دولت روسیه و «هلموت کول» صدراعظم آلمان، به اعزاز و اکرام یاد کردند، حتی به هلموت کول، با وجود استفاده جویی های نا مشروع دوران زمامداری اش، فرصت سخنرانی در پارلمان را داده و همه افتخارات را بهم تقسیم و

درین افتخار قرن بیست همدیگر را سهیم دانستند. من و صد ها همچو من افغان درد رسیده جریان این تجلیل را با دیده حسرت تماشا کردیم و بر خون های پاک عاملین اصلی این فروپاشی ها و اتحاد ها، «مجاهدین راستین» و حقیقی که از خاطرها فراموش شده اند اشک ریختیم...

سروده ایست به یاد مجاهدین حقیقی راه حق که با خون های پاک خود صفحه تاریخ وطن را رنگین و موجب زوال کامل کمونیزم جهانخوار گردیدند.

کجائی ای یگانه پاسدار نص قرآنی	کجائی ای مجاهد، ای سرو سردار افغانی
تو تاج افتخار شیخ و شاب نسل انسانی	سر و سردار افغانی؟؟، چه وصف نابجا گفتم
کجائی ای به قید و بند و زندان داده پایانی	کجائی ای درخشان صفحه بی از فصل آزادی
کجایی ای بجا آورده امر پاک سبحانی	کجایی ای کمر بسته به فرمان خداوندی
روانت شاد، در این آسمان خورشید تابانی	جهاد فی سبیل الله کردی و بجا کردی
اساس جان نثاری را تویی مبدأ، تویی بانی	بنای جانسپاری را تویی سرمشق و سرآغاز
تو ای آماده در اجرای امر حق به قربانی	بتان آذری را همچو ابراهیم بشکستی
درخشیدی و عالم را، جهادت کرد نورانی	تو چون خورشید تابان در قیام حق درخشیدی
تو جان پاک خود را اندرین ره کردی ارزانی	تو خون خویش را وقف ره مام وطن کردی
شکست افتاد بر بنیاد استعمار شیطانی	تو بر پا خاستی مردانه، از فیض قیام تو
ز هم پاشید زنجیر اسارت های انسانی	تو از قید نفس رستی، ولی از زور بازویت

به شرق و غرب از نور جهادت، بهره ها بردند

«مجار» و «ارمنی» و «صُرب» و «پولندی» و «البانی»

«چک و سلواکی» و «یوگوسلاو» و «ازبکستانی»

«گروزینی» و «ایستونی» و «لیتوانی» و «رومانی»

مسیحائی و ترسائی و بودائی و اسلامی

«قزاق» و «آذری» و «تاجکی» و «قرغزستانی»

ز عزم توست عالم را قبای شاهی و خانی	ز رزم توست دنیا را لباس فخر زیب تن
ز جزم تو جهان را، این جهانداری، جهانبانی	ز بزم تو جهان را پیشتازی، پیش آهنگی
نمی دانند؟ در این معرکه تو مرد میدانی	نمی فهمند؟ در این کوره ره، تو راه پیمودی
نمی گویند، این نعمت چسان گردیده ارزانی	نمی فهمند این مشکل گشای بند و زندان کیست؟
بساط عیش امریکا و شور و شوق المانی	ز موج قطره های خون تو امروز رنگین است
بشرق از آنچه میدانی، به غرب از آنچه میخوانی	رهانیدی ز چنگ دشمن سفاک عالم را
که مهر از جان نثاری های تو دارد به پیشانی	کنون ما شاهد تجلیل ازین فرخنده ایامیم

به منزل‌ها بیفزایند تزئین چراغانی
همه در مستی و شادی و پا کوبی و مهمانی
بخوشگویی و خوشخوئی و خوشروئی و خوشخوانی
که گویی زاسمان افرشته ای دارد پر افشانی
همه پیران بستانی و طفلان دبستانی
سرانجام چنین گرمی و مستی را تو میدانی
که در گمنامی تنها رفتی و گمنام می مانی
ترا از هم جدا کردند، بی دردان به آسانی
که بد نامت نمودند این برادر های اخوانی
چو پشم آلود دارند تکیه بر اورنگ سلطانی
نه پوئیدند جز در راه جنگ و خانه ویرانی
که نامردان به میدان اند و تو بیرون زمیدانی

به محفل‌ها بیارایند جشن شادمانی‌ها
کنند آئینه بندان شهر و باغ و رایوان را
به گلگشت چمن پیر و جوان شهر ره افتند
سرود شادمانی آنچنان مستانه می خوانند
به پا خیزند و پا کوبند و گل بیزند و افشانند
زنان در گرمجوشی های محفل‌ها سرآغازند
سر از تاریکنای بستر این خاک بالا کن
تو مشقت محکمی بودی به مغز پوچ بد کیشان
بنام پاک یزدان، پاک رزمیدی، ولی افسوس
باین پشمینه پوشان، آبروی قوم چون پشم است
نکوشیدند جز در تیره بختی و سیه روزی
بخون پاک تو صد حیف و صد افسوس و صد حرمان

ترا این کور مغزان در فراموشی رها کردند

یکی نوکر به پاکستان شد و دیگر به ایرانی

که آخر آشنا گردید با ما دشمن جانی
به این آبادی و شادی بود نفرین یزدانی
که جز تو یار تو کس نیست در این عالم فانی
نه هندوستانی و اعراب و پاکستان و ایرانی
که ایرانی نمیآرد به جز اسباب ویرانی
که آنها جمله ناپاک اند، هم زانی و هم جانی

من از بیگانگان چون می توانم شکوه بنمایم
ز ویرانی ما بیگانه دایم شاد و آباد است
خدا را سر ز خواب غفلت آخر زود بالا کن
نه امریکایی و روسی، نه المانی و یونانی
تو خود مشکل گشای خویش شو در سایه وحدت
ز ناپاکان که خود را پاک میگویند دوری کن

«اسیر» همت آن شاعر والا گهر کردم

که دایم در ره مام وطن دارد غزلخوانی

م. نسیم «اسیر» ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۰م، بن المان



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته‌ها و سروده‌های دیگری از این شاعر معزز را مطالعه کنند، می‌توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

مجاهدین حقیقی

assir_nacim_7_modjaahedin_haqiqi.pdf